



چیدمان:

دری در سمت چپ  
صحنه و کاناپه‌ای در  
وسط صحنه و در هر گوشه  
و کنار صحنه که بیانگر اتاق  
یک نقاش است. قاب‌ها خالی و  
نقاشی‌های به هم ریخته‌ای وجود دارد  
که خاک گرفته است و میزی در جلوی کاناپه که  
جاسیگاری روی آن است.

با روشن شدن صحنه سمفونی ۹ بتهون play back اجرا می‌شود و  
نقاش با روبوش سفید رنگ پشت سه پایه‌ی نقاشی شروع به نقاشی و  
قلم زدن می‌کند در آوانسن. بعد از یک دقیقه صدای در شنیده می‌شود  
یا (زنگ). نقاش با شنیدن صدای در، در را باز می‌کند. و به سمت ضبط  
صوت می‌رود و آهنگ را قطع می‌کند.

نقاش: سلام بفرمایید تو

صدیقه (زن صاحبخانه): سلام خوبی عزیزم، ممنون، مزاحمت  
نمی‌شم.

نقاش: این چه حرفیه خونه خودتونه، بفرمایید.

صدیقه: نه عزیزم مزاحمت نمی‌شم، اومده بودم...

نقاش: (حرفش را قطع می‌کند) هرطور مایلید

صدیقه: (وارد خانه می‌شود) ببخشید

نقاش: (با تعجب) بفرمایید. خوش اومدید. بفرمایید بشینید (صدیقه

روی کاناپه می‌نشیند) (نقاش به سمت راست صحنه می‌رود)

صدیقه: کجا؟ آگه می‌خوای بری چای درست کنی، درست نکن من

نمایشنامه

# من کاریکاتور

حمیلروشن



صدیقه: نگران پولش نباش من حساب می کنم.

نقاش: متوجه نمی شوم؟

صدیقه: مونا رو می گم اونی که میاد کارامو انجام می ده (نقاش نفسی راحت می کشد) بنده خدا شوهرش مرده اونو سه تا بچه یتیم که...

نقاش: (حرفش را قطع می کند) نه نیازی نیست خانم. من خودم می توونم کارامو انجام بدم.

صدیقه: ناراحتت کردم؟

نقاش: نه ولی من از پس کارام برمیام.

صدیقه: (چشمش به تابلوی خالی آویزان می افتد و با تمسخر) عزیزم این اثر جدیدته؟

نقاش: نه.

صدیقه: پس چی؟

نقاش: قراره آخرین اثرمو توی این بزارم. این لوله های آب ساختمون این وقت شب خیلی سروصدا می کنند

صدیقه: اونو فردا می گم که درست کنند. ببخشید که اینو میگم قصد فضولی ندارم اما تو خیلی تنهایی همش هم بین این نقاشی هاتی...

نقاش: صدیقه خانم خواهش می کنم تو این چیزا دخالت نکنین که بهتون ربط نداره. کرایه خونه به مقدار عقب افتاده که اونم تا یک هفته دیگه تسویه می کنم.

صدیقه: چرا ناراحت می شی؟ فکر نکن فال گوش می ایستم؛ ولی خودم چند دفعه شنیدم که با یکی حرف می زنی، اما کسی نبوده اون لحظه پیشت، بین من (با مکث) من، نگرانتن من ...

نقاش: ممنون اما من نیازی به دل سوزی ندارم، به خاطر کرایه هم معذرت میخوام اولین کارمو که فروختم حسابمو تسویه می کنم.

صدیقه: نه عزیزم. فکر نکنی بخاطر کرایه خونه اوادم ولی خوب به منم حق بده آقا پرویز خودش می خواست بیاد، گفتم ما بهتر حرف همو می فهمیم. به مقدار دستمون...

نقاش: در کسوتن می کنم تا یک هفته دیگه می فروشمشون.

صدیقه: عزیزم به موقع از دستم ناراحت نشی، میتونم به چیزی بگم؟

نقاش: (در حالی که خودش را با نقاشی هایش مشغول می کند) گوشم با شماست.

صدیقه: اون روز رفتم خونه پرستو اینا به کاریکاتور بزرگ از خودش زده بود تو اتاقش انقد جالب و خنده دار بود می دونی الان همه دارن کاریکاتور می خرن مد شده که همه دو سه تا داشته باشن تو خونشون، می دونی که چی می گم؟

نقاش: نه نمی دونم.

صدیقه: خب تو چرا کاریکاتور نمی کشی؟

تازه خوردم

نقاش: تعارف می کنیدی.

صدیقه: نه به خدا، من با هر کی تعارف داشته باشم با شما که ندارم پرویز تازه از سرکار اومده بود چایی درست کردم واسش خودمم کنارش نشستم به استکان خوردم.

نقاش: (مشغول جمع کردن خانه) آقا پرویز خوبین؟!

صدیقه: آره خوبه، به مقدار کار و کاسی کساد شده، تا دیر وقت سرکاره. بنده ی خدا، خودتون که در جریان هستین. پدرشوهرم همین ماه پیش فوت کرد کلی پول یعنی هرچه پس انداز داشتیم خرج یک تیکه زمین شد.

نقاش: آره این روزها قبرم گرون شده.

صدیقه: نه اونو که ما ندادیم منظورم این بود که تمام پولمونو به یک وکیل دادیم تا یک تیکه زمین که تو شمال شهر گذاشته بود و اونم برای چهار تا پسر بتونیم سهممونو بگیریم.

نقاش: گرفتین آخر سهمتونو؟ آره؟

صدیقه: آره گرفتیمش. حق ما بود خوب، البته برای من که اهمیتی نداشت. واسم خرج و کیلش بیشتر از خودش شد. پرویز خیلی اصرار داشت می گفت این یک تیکه زمین رو می خواهم یادگاری از پدر مرحوم داشته باشم.

نقاش: آهان

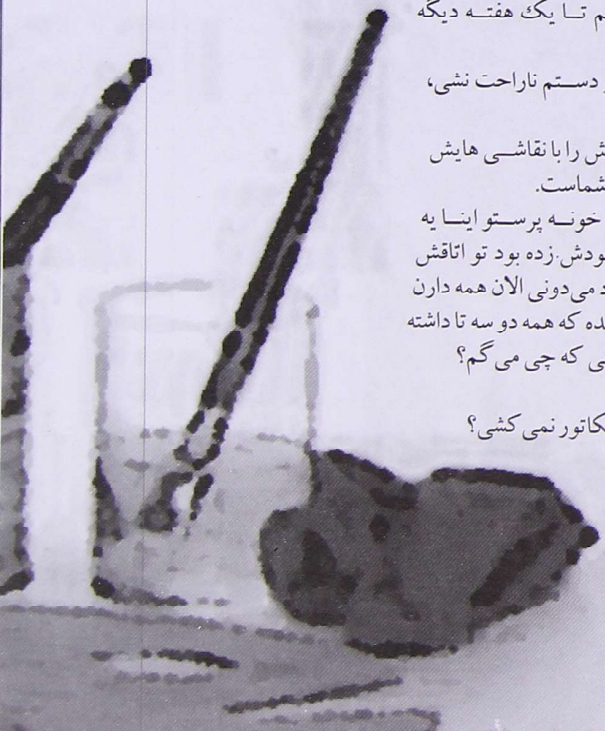
صدیقه: خوب خودت چطوری؟

نقاش: منم خوبم. چایتونو بخورید سرد می شه. بزار یکی دیگه واستون بریزم.

صدیقه: نه نمی خواد، من چای سرد همیشه می خوردم، راستی کار شما چطوره؟ تابلوهاتون اصلا فروش رفته تو این سال؟ (با کنایه)

نقاش: بزارید عوض کنم براتون (به سمت راست صحنه می رود از صحنه خارج می شود). زن صاحبخانه بلند می شود و با پوزخند به سراغ تابلوها می رود و انگشتش را روی خاکش می کشد و فوتی به تابلوها می کند. نقاش: وارد صحنه می شود (با چند سرفه) این روزها هوا خیلی بد شده همش داره بارون می یاد. (صدای رعد) می بینید.

صدیقه: آره هوا خیلی بده. راستی فردا صبح مونا رو می فرستم خونتون (نقاش با تعجب به او نگاه می کند)





نقاش: لطفاً تو کار من دخالت نکن!

صدیقه: عزیزم مقاومت الکی تو رو درک نمی‌کنم، چرا قبول نمی‌کنی که دیگه این کار و سبک تو بازار نداره؛ چرا کاریکاتور نمی‌کشی؟

نقاش: من واسه پول کار نمی‌کنم

صدیقه: اخه عیبش چیه، بیسن کرایه خونه اصلاً هیچی، تو یه خرج و مخارجی داری که پول نیاز داری و تو کارت همینه. چرا که نه؟

نقاش: چه را که نه چی؟

صدیقه: چرا که نباید پول دربیاری، تو از پول بدت میاد عزیزم؟

نقاش: (سکوت می‌کند)

صدیقه: فقط بار اول ساخته. بعدش عادی می‌شه و می‌فهمی که چه

قدر خوبه

(نقاش به فکر فرو می‌رود)

صدیقه: خوب من دیگه می‌رم، مزاحمت نمی‌شم؛ عزیزم ولی به حرفم فکر کن این روزا بازار کاریکاتور خیلی خوبه.

نقاش: خوش آمدید.

(بعد از خارج شدن زن صاحب خانه نقاش

روی کاناپه می‌نشیند که ناگهان متوجه صدایی

می‌شود.)

(صدای زن صاحب خانه) فقط برای اولین

بار ساخته بعد همه چی عادی میشه. (این

دیالوگ سه بار تکرار می‌شود و

نقاش با سر به دنبال صدا می‌گردد.)

صدای پرویز: فقط برای اولین بار ساخته؛ ولی خیلی زود، خیلی خوب میشه. (این دیالوگ سه بار تکرار میشود و همزمان نقاش از جایش بلند

شده و به دنبال صدا می‌گردد و از در خارج می‌گردد.)

نور قطع و وصل می‌شود و نقاش (که به هیات پرویز درآمده) وارد خانه می‌شود و به نقاشی‌ها نگاه می‌کند. و قهقهه زنان روی کاناپه می‌نشیند.

نقاش دچار حمله‌های روانی شده است و نشانه‌های بیماری چند شخصیتی را از خود بروز می‌دهد.

پرویز (که خود نقاش است): مگه بهت نگفتم که صدیقه حق نداره دیگه خونت بیاد.

نقاش: سلام آقا پرویز. اما صدیقه خانم آمده بود که...

پرویز: آورده بود که چی؟ می‌دونی به تو باید دندون نشون داد تا حرف حالت بشه.

نقاش: بله آقا اما آورده بودن تا کرایه خونه رو بگیره.

پرویز: چی؟ چی رو بگیره؟ مگه من لالم؟ مگه خودم دست و پا ندارم؟

نقاش: نه آقا اما...

پرویز: اما چی؟ نکنه رابطه‌ای دارین با هم؟

نقاش: آقا این چه حرفیه؟ ما رابطمون در حد صاحب خونه مستاجر.



پرویز: صاحب خونه مستاجر! یه سؤال آگه صدیقه صاحب خونه است؟  
پس من چیکاره ام؟ اهان! من حتما زن صاحب خونه ام، لابد دیگه.  
نقاش: نه اقا منظورم این بود که...

پرویز: اهان فهمیدم منظورت این بود که (دستش را به صورت درخواست دراز می کند) که با هم راحتید مثل من و خودت، بده دستتو یالا بلند شو. (و در حالی که انگار نقاش را بغل کرده، رقص دو نفره انجام می دهند)

نقاش: (سریعا تغییر حالت می دهد) نه آقا این چه حرفیه که می زنی من اصلا...

پرویز: (می خندد) خفه شو دیگه نمی خواد ماله بکشی خرابکاریتو. سه روز دیگه کرایه خونتو وردار بیار بده دستم. متوجه ای که؟ و گرنه ناراحت می شم.

نقاش: بله سعی می کنم تا سه روز دیگه تسویه کنم.

پرویز: چی؟ متوجه نشدم یه بار دیگه بگو.

نقاش: سه روز دیگه.

پرویز: نه نه آخرش چی گفتی. گفتی سعی... بین عمو جان انگار اصلا متوجه نیستی سعی و تلاش مال دو ماه پیش بود، مال سه ماه پیش بود نه حالا که چهار ماه اجاره ندادی.

نقاش: بله تا سه روز دیگه میام میدم دستتون.

پرویز: آفرین پسر خوب. من دیگه می رم. دیگه نیمنم خونت بوی صدیقه رو بده و گرنه می دونی که چی میشه.

نقاش: بله ناراحت می شید.

پرویز: نه، بلکه تمام این آت و اشغالاتو از این پنجره پرت می کنم بیرون. اوقات بخیر.

بگونه ای که پرویز از در خارج شده و سیاوش تنها در اتاق مانده،

سیاوش به سمت نقاشی هایش می رود و رو به نقاشی هایش

سیاوش: بله کاش من جای شما بودم؛ یعنی که من تنها انتخابم، انتخاب خالقم بود. (به سمت یکی از نقاشیها) چی؟ منظورم اینه که شما منو انتخاب کردین که خالقتون باشم همین. و دیگه هیچ مسئولیت و انتخابی

ندارید. (به سمت نقاشی دیگر) اره شاید شاید تقصیر خودمه. تو درست می گی (گریه می کند و به سمت سه پایه آوانسن می رود) اما دیگه نمی زارم منو انتخاب کنید. من دیگه نمی زارم. (نقاشی روی سه پایه را پاره می کند.)

نقاش روی کاناپه می نشیند و نور موضعی و او سیگاری روشن می کند و موزیک تقریبا شاد و گرمی پخش می شود و در پشت سر او یک مرد و زن (انیماس و انیموس) ظاهر می شوند و شروع می کنند با آهنگ او رقصیدن و حرکات شادمانه فرم انجام دادن و او همانطور خشمگین و با افسردگی پک می زند به سیگارش تا سیگارش تمام شود و نور کم می شود.

نور موضعی دوباره روی او می افتد که ملحفه ی سفیدی روی خودش انداخته و جا سیگارش به شکل اغراق آمیزی پراز سیگار شده؛ ولی کمی متفکرتر به نظر می رسد و سیگاری را روشن می کند و با تفکر به آن کام می زند، همزمان موزیک لایتی پخش می شود. آنیماس و آنیموس به شکل غمگین و قوز کرده به این طرف و آن طرف نگاه می کنند با سری کج و حرکاتی که غم را نشان می دهد. سیگارش که به نیمه می رسد موزیک عوض شده و موزیک غمگین و سردی پخش می شود و او سیگار نصفه اش را خاموش می کند و همزمان با خاموش کردن او، آنیماس و آنیموس هر دو سیگار روشن می کنند و می نشینند. او از جایش بلند می شود (چهره اش کمی تغییر کرده و گرم شده است) تابلوی جدیدی را روی سه پایه می گذارد و شروع به کشیدن می کند.

نور می رود.

نور می آید و موزیک سردی در حال پخش است و خانه پراز کاریکاتور و مشتری هاست که مدام به این سو و آن سوی خانه می روند و خوشحال اند و می خندند. نقاش پشت میز نشسته است و آنها یکی یکی کاریکاتورها را می برند و دسته پول های زیادی روی میز نقاش است که با خریدن تابلوها مدام به آن اضافه می شود.

گریم نقاش در این صحنه کمی سنگین تر و عجیب تر به نظر می رسد. او کمی مانند کاریکاتور شده است.

نور می آید روی تابلوی خالی که در وسط صحنه آویزان بود. پارچه ای انداخته شده، در باز می شود و صدیقه که خوشحال و راضی به نظر می رسد وارد میشود

صدیقه: عزیزم سیاوش کجایی، میبینم که این روزها خیلی سرت شلوغه (چشمش به قاب می افتد که پارچه روی آن کشیده شده، آرام به سمت قاب می رود و پارچه را کنار می زند و نقاش که حالا خودش کاریکاتور شده و درون قاب نشسته را می بیند) (با شیفگی و بهت زدگی) بلاخره تموم شد، حیرت آورده، یادته بهت گفتم که فقط برای دفعه اول ساخته.

من اینو می برم.



هنر

سال اول  
شماره اول  
تیر ۱۳۹۳

